



یادداشت 

بردگی در مناطق اقتصادی "آزاد" صادق کار



بی قانونی در محیط های کار هر روز که میگذرد ابعاد بیشتری بخود می گیرد. تقریباً دیگر بندرت می توان یک کارخانه و موسسه ی خصوصی را یافت که قوانین کار در آن رعایت شود و کارفرمایان روز به روز فشار بر کارگران شان را برای کسب سود بیشتر و کاستن از دستمزد و از بین بردن مزایای جنبی دستمزد بیشتر نکنند. در موسسات دولتی با وجود اینکه هنوز برخورد با کارگران اندکی بهتر از موسسات وابسته به بخش خصوصی است. با این همه این فرایند در واحدهای دولتی با آهنگی کندتر ادامه دارد. در موسسات "خصوصی" و بنیادهای مختلف برخوردها با حقوق کارگران از بخش های دولتی و خصوصی به مراتب خشن تر و استثمارگرانه تر است. از همه اینها بدتر اما وضعیت کارگران و کارکنان معمولی موسسات وابسته به کمیته امداد و دیگر سازمانهای به اصطلاح خیریه است. به استثنای موسسات دولتی که هنوز بعضی از قوانین کار در آنها کم و بیش، و نه به یکسان و در همه، رعایت می شود، در بخشهای دیگر بی قانونی کامل حکمفرماست و کارفرمایان هر طور که میل شان باشد با کارگران برخورد می کنند. در طی بیش از سه دهه حکومت و دولتها با تغییر قوانین و سرکوب اعتراضات و تشکلهای واقعی و غیر حکومتی کارگری شرایط را برای رواج بی قانونی در محیط های کار فراهم نموده و خود به پاسداری از آن مشغول بوده اند. امروزه کارگران ایران یکی از بی حقوق ترین کارگران کشورهای منطقه هستند. اما واقعیت این است که خانه کارگر و شوراهای اسلامی و انجمن های صنفی که با عنوان "تشکلهای" رسمی از آنان نام می برند در کنار دو ضلع دیگر ماشین سرکوب، یعنی کارفرمایان و دولت ضلع سوم مثلث سرکوب بوده اند. به یک معنی هر چه که در این مدت بر سر کارگر و حق و حقوق اش آمده، این تشکلهای حکومت ساخته نیز در آن نقش داشته اند و در طی ۲۰ سال گذشته یا دو ضلع دیگر را حمایت کرده اند و یا با آنها مماشات کرده اند و هم اگر در این اواخر گاهی نسبت به پاره های از سیاستهای ضد کارگری و نئولیبرالیستی دولت اعتراض کرده اند به دلیل آن بوده که موقعیت تشکلهای خودشان را تضعیف می نموده و نه غیر آن. در این گونه موارد نیز سعی کرده اند با موضعگیری های معینی حمایت همان تشکلهای مستقل را که در سرکوب شان نقش بی چون و چرا داشته و دارند بطور رایگان در جهت حفظ موقعیت خودشان کسب کنند. تعدادی از اعضای آنها در این اواخر تحت تاثیر رشد و رادیکالیزه شدن فزاینده جنبش مطالباتی کارگری سعی می کنند مواضع نزدیکتری نسبت به برخی مسائل کارگری اخذ کنند که البته موضع شان از حرف فراتر نمی رود. تازه ترین نمونه بارز رفتار دوگانه این افراد، نتیجه دستمزد سال ۹۸ و قطعنامه و رفتار آنها در روز کارگر است!

حسین حبیبی (عضو هیات مدیره کانون عالی شوراهای اسلامی کار کشور) یکی از این افراد است که گاهی مواضع متفاوتی با سران خانه کارگر نسبت به برخی مسائل کارگری اخذ می کند. ایشان در روز سه شنبه همین هفته در گفتگویی که با خبرگزاری (ایلنا) انجام داده است از عدم اجرای مقاله نامه های ۸۷ و ۹۸ سازمان بین المللی کار و نبود تشکل در مناطق "آزاد" انتقاد کرده است. احتمالاً شان نزول این موضعگیری حبیبی، اخراج های زیادی از کارگران در مناطق به اصطلاح "آزاد" است که بخاطر فشار فوق العاده سنگین کاری و پامال سازی حقوق کارگرانی است که در این مناطق کار می کنند و مانند برده با آنها رفتار می شود و حق اعتراض هم ندارند. در این مناطق مانند واحدهای بزرگ تولیدی به خلاف قانون این مناطق حتی به شوراهای اسلامی کار هم اجازه فعالیت داده نمی شود و تازه اگر هم اجازه می دادند، شورای اسلامی مشکلی از مشکلات



متعددشان را آسان نمی کرد. مگر بیش از ۱۴۰۰ شورای اسلامی در کارخانه ها کدام یک از مشکلات کارگران را درمان کرده اند که تاسیس آنها در مناطق "آزاد" بتواند بکنند!

آری کارگران در مناطق آزاد هم تشکل می خواهند، اما تشکلی که بتواند مطالباتشان را پیگیری کند و آنها را وجه المصالحه ساخت و پاخت با دولت و کارفرمایان نکند، وجود این همه اعتراض و اخراج در این مناطق هم چیزی غیر از این نیست.

تشکلهای سندیکایی مستقل از گذشته های دور تا کنون و بویژه در همان ماهای نخست بعد از انقلاب بهمن که حزب جمهوری اسلامی آقای کمالی، محجوب و ربیعی را مسئول ریشه کن کردن سندیکاهای کارگری نمود، خواستار اجرای مقابله نامه های ۸۷ و ۹۸ شده بودند. حتی در قانون کار ۱۳۲۵ نیز که در پی ۵ سال مبارزات پرشور و دلیرانه شورای متحده مرکزی دولت مجبور به تصویب آن شد، هر دو این مقابله نامه ها و حق داشتن سندیکا در آن پذیرفته شده بود. متاسفانه این پذیرش در اثر سرکوب شورای متحده مرکزی توسط ائتلاف سه ضلعی، دربار، کارفرمایان و سندیکاهای فرمایشی مشابه خانه کارگر، روی کاغذ ماند. در سال ۱۳۴۲ با اصلاحاتی که در قانون کار بوجود آمد، اجرای این دو مقابله نامه به دلیل اعتصابات کارگری پذیرفته شد و کارگران نفت در همان موقع توانستند آن را به اجرا بگذارند. در بعد از انقلاب دوباره حکومت اسلامی با کمک خانه کارگر مانع اجرای همان قانون سال ۴۳ شد.

البته اینکه یکی از اعضای زیر مجموعه خانه کارگر تشکلی که ضدیدت اش با سندیکاهای مستقل اظهر المثلشمس است، با هر نیتی که داشته باشد بعد از ۴۰ سال خواهان اجرای مقاله نامه های سازمان بین المللی کار بشود خود یک پیشرفت و نشانه رشد جنبش مطالباتی کارگران در شرایط سرکوب است و بخودی خود نمی توان ایرادی بر آن گرفت. ولی واقعیت آن است که خود حکومت اکنون بجایی رسیده اند که دیگر وجود شوراهای اسلامی را نیز غیر لازم می دانند و به دنبال آن هستند که اثری از هیچ نوع تشکلی ولو اینکه ۴۰ سال همدست شان بوده باشد در هیچ موسسه ای باقی نگذارند. شاید این موضوع کمی عجیب به نظر برسد، ولی این پدیده بارها در هنگام افت و خیزهای جنبش کارگری در زمان رژیم شاه روی داده است. تاریخ مصرف تشکلهای وابسته به قدرت مربوط به دوره هایی است که جنبش کارگری در موقعیت تعرضی قرار داشته است. ملزم نمودن حکومت به اجرای مقابله نامه های سازمان بین المللی از کانال مبارزه برای ایجاد ساختارهای اتحادیه ای مستقل باید پیشبرده شود و این در ذات خود مبارزه ای علیه شوراهای اسلامی کار که ساختار غیر سندیکایی و وابسته دارند هم هست. بنا بر این حسن حیثیتی و دوستان همراه ایشان اگر واقعا به دنبال اجرای مقابله نامه ها هستند دارند راه را اشتباه می روند. شوراهای اسلامی کار حتی اگر وابسته به حکومت هم نبودند اساسا ساختارشان سندیکایی نیست که بتوانند مجری مناسبی برای اجرای مقابله نامه های باشند که خودشان از لحاظ ساختاری نیز جزء ناقضان آنها هستند. همانطور که خود حیثیتی گفته است، هر دو این مقابله نامه ها در سال ۷۳ در روی کاغذ برای اجرا در مناطق آزاد پذیرفته شده ولی تا کنون اجرا نشده اند! علت اجرا نشدنشان در حلقه نخست بر می گردد به سیاست مقررات زدایی از مناسبات کار و سرمایه دولت ها و کل حکومت. یک علت دیگرش هم بر می گردد به مخالفت خانه کارگر و شوراهای اسلامی کار با این مقابله نامه ها و سکوت معنی دار ۲۵ ساله آنها در مناطق آزاد اقتصادی. با این اوصاف آیا هنوز زمان آن نرسیده است که امثال آقای حیثیتی عطای شوراهای اسلامی را به لقایشان ببخشند و به کارگرانی پیوندند که برای تشکیل ساختارهای اتحادیه ای کارآ تلاش می کنند؟

همه بازداشت شدگان در روز کارگر و معلم باید بدون قید و شرط آزاد شوند!



بیم و امید در زمانه اتوماسیون انبوه: مباحثه در آینده کار- بخش سوم دیوید اسپنسر



گریز از کار: مقایسه مارکس و کینز - ادامه

کینز نیز، اگر چه از منظر ایدئولوژیکی بسیار متفاوتی، منادی کاهش زمان کار از طریق اتوماسیون بود. البته او در ترسیم راهی که به این مقصود راه می برد نیز با مارکس اختلاف داشت. برای کینز نیل به آینده ای با کار کمتر به یک انقلاب اجتماعی و گذر به کمونیسم نیازی نبود، بلکه به زعم او چنین هدفی در نظام سرمایه داری ممکن بود و در همین نظام هم تحقق می یافت. کینز در رساله مشهورش به نام "امکانات اقتصادی برای نوه های ما"، که در سال ۱۹۳۰ نوشت، دیدگاه اساساً مثبتی را نسبت به آینده ترسیم کرد، که در آن انباشت مداوم سرمایه به جهانی با کار کمتر و اوقات فراغت بیشتر خواهد انجامید. کینز در صدد بود خوانندگانش را نسبت به فواید اساسی سرمایه داری متقاعد کند. او می خواست به آنان نشان دهد که سرمایه داری سرانجام بر مشکل کوتاه مدتی که "بیکاری تکنولوژیک" (بیکاری در اثر پیشرفت تکنولوژی) نامیده می شود، غلبه خواهد کرد. در واقع به نظر کینز جایگزینی کار انسانی با تکنولوژی مبین پتانسیلی برای آینده بهتری با بار کار کمتر بود که در آن پیشرفت تکنولوژی به وقت آزاد بیشتری برای جامعه می انجامد.

کینز در سال ۱۹۳۰ نوشت که یک قرن طول خواهد کشید تا هفته ۱۵ ساعت کار تحقق یابد. به زعم او در حوالی سال ۲۰۳۰، مسئله مبرم جامعه پیدا کردن کار برای آحاد انسانها نیست، بلکه یافتن راه هائی برای پر کردن خلاقانه اوقات فراغت است. کینز نگران این بود که عادت کار در روان بشریت حک شده است، و کارگران به زمان نیاز دارند تا بتوانند خود را با اوضاعی که کار فقط چند ساعت در هفته را اشغال خواهد کرد، انطباق دهند. با این حال او از حرکت به سوی یک هفته کاری کوتاه استقبال می کرد و به آینده ای مبتنی بر فراغت امید داشت.

به نظر کینز، یک هفته کاری کوتاه توسط سرمایه دارانی تحقق خواهد یافت که همانا در تعقیب انگیزه خویش برای سود بیشتر اند. اگرچه کینز این انگیزه را ناخوشایند و غیراخلاقی می شمرد، اما آن را مایه اصلی برای توسعه تکنولوژی لازم برای ارتقاء تولیدوری می دانست. جامعه، بدون انگیزه کسب سود بیشتر، ابزارهای اقتصادی کردن کار را از دست خواهد داد. اما او [بر خلاف تصویری که هربرت جرج ولز در کتاب مشهورش "ماشین زمان" به دست می دهد]، احساس می کرد که حرص پول به مرور زمان رنگ خواهد باخت. وقتی جامعه امکان کار کمتر را تضمین کند، ارزشهای عالیتیری به میدان خواهند آمد و رفتار انسانها را هدایت خواهند کرد. کینز پیش بینی می کرد که در یک آینده بهتر (پساکرمانه داری) جامعه بر هنر و زیبایی نسبت به حرص پول ارجحیت قائل خواهد شد و از این رو زمان بیشتری را به فعالیتهای خلاق خارج از بافتار کار صرف خواهد کرد.

دیدگاه کینز از دو زاویه با دیدگاه مارکس تفاوت اساسی دارد. اول این که او گذار به آینده ای با کار کمتر را یک ضرورت تلقی می کرد که حاصل الزامی انباشت سرمایه است. او، برخلاف مارکس، فراخوانی برای حرکت به سمت کمونیسم را رد می کرد و خوانندگانش را به وفاداری به سرمایه داری دعوت می کرد. چنان که گفته شد، کینز احساس می کرد که نیل به کار کمتر، خود سرمایه داری را به چالش خواهد کشید و آن را خواهد خشکاند. دوم این که کینز، باز برخلاف مارکس، این ایده مرسوم در اندیشه های اقتصادی را حفظ کرد که کار در اساس نوعی "بی ثمری" است. به نظر او هدف اتوماسیون نفی کار است و نه - چنان که مارکس می گفت - آزادی از بیگانگی آن در نظام سرمایه داری. کینز به هیچ عنوان کار را اجری برای خود کار به شمار نمی آورد، و به عوض دیدگاهی را در باره آینده عرضه کرد که در آن تکنولوژی به خدمت بسط آزادی انسان برای یک زندگی بدون کار درآمده است.

مبارزه کارگران و مزدبگیران تا رسیدن به مطالباتشان ادامه دارد!



تجریبات اقتصادی خروج از برجام مراد رضایی



در ادبیات سیاسی سران جمهوری اسلامی، «برجام» به یک مبدا تاریخی بدل شده است. اقتصاد پسابرجامی مفهومی بود که دولت‌مردان مدت‌ها بر روی آن مانور دادند. یک برنامه‌ی اقتصادی بر مبنای ورود سرمایه‌ی خارجی به کشور، برای بهره‌مند شدن از نیروی کار ارزان ایرانی. ادعای دولت این بود که تمام طبقات اجتماعی از گشایش بهره‌مند خواهند شد. اما واقعیت این بود که بهره‌مندی از سیاست درهای باز اقتصاد، عموماً قرار بود شامل طبقات فرادست شود.

هر چند نبود تحریم، تنها پیش نیاز ورود سرمایه‌ی خارجی نیست. حضور در بازارهای جهانی مستلزم سطحی از شفافیت اقتصادی و فسادزدایی است که عملاً نه امکان آن و نه قصد آن در جمهوری اسلامی وجود نداشت.

در نتیجه ایده‌ی جذب سرمایه‌ی خارجی در مدت معتبر بودن برجام، چندان نتیجه‌بخش نبود. مضاف بر اینکه دولت تمام ساز و کارهای اقتصادی خود را بر اساس این مبنای فرضی بازآرایی کرده بود و شکست برجام یک شکست مضاعف اقتصادی بر دولت، و یک بحران مضاعف اقتصادی بر مردم تحمیل کرد.

فساد و نبود شفافیت اقتصادی که مخل کارآیی اقتصادی برجام شده بود، در حقیقت با یا بی برجام، ضربات اساسی بر اقتصاد ایران زده است. خصوصی سازی‌های رانتی و خصولتی‌سازی‌ها، اختلاس‌های کلان، سومدیریت در مدیران ناشفاف، سندسازهای بانکی مولد تورم و چندین عارضه‌ی اقتصادی دیگر، پایه‌های یک بحران اقتصادی ساختاری در ایران را ایجاد کرده‌اند که با یا بدون برجام، فشار اقتصادی-معیشتی گسترده‌ای را خصوصاً بر طبقات پایین و متوسط وارد می‌کند.

اما خروج جمهوری اسلامی از بخشی از برجام و به تعبیری، کنار گذاشتن بخشی از تعهدات برجام توسط جمهوری اسلامی، از دقایق آغازین اعلام این تصمیم، سبب افزایش قیمت در بازار ارز شده است. سیر صعودی قیمت دلار در این بیست و چهار ساعت، نشان از نزدیک بودن یک شوک تورمی مجدد در بازارهای ایران دارد. صحبت‌های رئیس کل بانک مرکزی در مورد این افزایش قیمت نیز نشان می‌دهد دولت هیچ تدبیری برای این وضعیت نیندیشیده است. عبدالناصر همتی، که پس از بحران‌سازی ولی‌الله سیف، و فساد مالی گسترده‌ای او ریاست بانک مرکزی را بر عهده گرفت (نا گفته نماند که سیف در حال حاضر مشاور رئیس جمهور در امور پولی و بانکی است!) گفته است «دلیل افزایش قیمت ارز و تورم سیاسی است و فاکتورهای اقتصادی در آن نقشی ندارند». صرف نظر از اینکه معلوم نیست رئیس کل بانک مرکزی، چگونه توانسته است عوامل اقتصادی و سیاسی موثر بر تورم را از هم تفکیک کند و اساساً آیا اقتصاد بدون سیاست در جهان امروز «امکان وقوع» دارد یا نه، باید از صحبت‌های او نتیجه گرفت که دولت توانایی و عزم تعدیل تورم را ندارد و افزایش قیمت‌ها تقصیر سیاست است!

همچنین در سالگرد خروج آمریکا از برجام، رئیس جمهوری آمریکا، ترامپ، تحریم‌های جدیدی را در حوزه‌ی فلزات و مواد معدنی شامل آلومینیوم، مس و سرب علیه ایران وضع کرد. حسن آوازی، نائب رئیس سندیکای صنایع آلومینیوم ایران در این باره گفته است، حتی در دوره‌ی بدون تحریم نیز، رانت گسترده در بازار این فلز پر مصرف وجود داشته است. وی همچنین به وابستگی صنایع ایران به واردات مواد اولیه‌ی این حوزه‌ی صنعتی اشاره کرده است. به نظر نمی‌رسد سایر مواد تحریمی نیز وضعیت بهتری داشته باشند. بنابراین تحریم‌های جدید و واکنش ایران به سالگرد برجام، خواهد توانست اقتصاد کشور به سوی بحران شدیدتری براند.

اما این تمام ماجرا نیست. پس از انتشار تصمیم جمهوری اسلامی در کنار گذاشتن بخشی از تعهدات برجامی، و تعیین مهلت



شصت روزه برای بازسازی توافقات برجام توسط اتحادیه‌ی اروپا، طرف اروپایی ضمن انتشار بیانیه‌ای هرگونه ضرب‌العجل توسط جمهوری اسلامی برای توافق هسته‌ای را رد کرد. در نتیجه تنها کورسوی امید جمهوری اسلامی برای احیای برجام نیز بدین طریق از بین رفت.

تاثیر اقتصادی تمام عوامل ذکر شده، پیش از هر چیز متوجه معیشت طبقات فرودست و متوسط خواهد شد. افزایش قیمت ارز، در واقع به معنی کاهش ارزش ریال ایران و در نتیجه کاهش ارزش دستمزد دریافتی کارگران است. بنابراین با وجود اینکه دستگاه دیپلماسی جمهوری اسلامی، برای اروپایی‌ها مهلت شصت روزه‌ی تصمیم‌گیری تعیین کرده است، طبقه‌ی کارگر از ساعات اولیه‌ی اتخاذ تصمیم برجامی ایران، با تبعات آن مواجه شده است. صرف نظر از اینکه مسبب اصلی وضعیت پیش آمده برای توافق هسته‌ای و متعاقب آن بحران اقتصادی ایران چه کس یا کسانی هستند، دو مطالبه را می‌توان از موضع کارگری، در مورد شرایط پیش آمده مطرح کرد:

اول- افزایش مداوم دستمزدها بر اساس تورم:

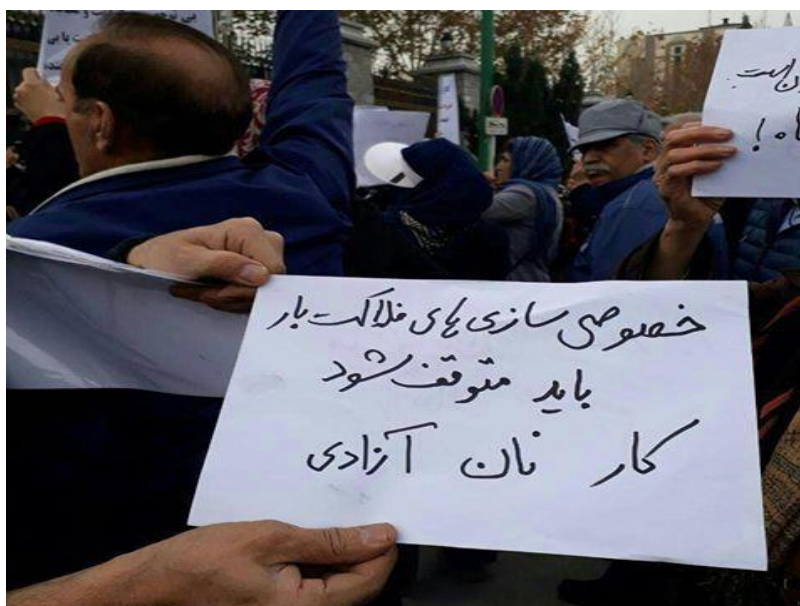
افزایش سالانه‌ی دستمزدها، اساساً برای جبران کاهش قدرت خرید ناشی از تورم سالانه است. اما شوک‌های تورمی سال‌های اخیر، به اندازه‌ی بیش از تورم متوسط سالانه، بر قدرت خرید تاثیر می‌گذارند. شورای عالی کار در شهریور ماه سال گذشته جلساتی را با موضوع افزایش حداقل دستمزد، برگزار کردند. اما این جلسات در نهایت بی‌نتیجه ماند.

ارزش دستمزد کارگران، به صورت روزانه و حتی ساعت به ساعت کاهش پیدا می‌کند. پس مطالبه‌ی افزایش چندباره‌ی دستمزد بر اساس افزایش تورم، مطالبه‌ای عینی برای رفع نیازهای معیشتی است.

دوم- برگزاری رفراندوم اقتصادی:

بر خلاف ادعای عبدالناصر همتی، رئیس کل بانک مرکزی، در جهان واقعی اقتصاد و سیاست، تاثیر و تاثر متقابل دارند. کارگران، معلمان، پرستاران و تمام حقوق‌بگیران و زحمتکشان ایرانی، اولین افرادی هستند که تحت تاثیر تصمیمات سیاسی نظام حاکم بر ایران قرار می‌گیرند.

بنابراین بسیار منطقی خواهد بود که در مورد تصمیماتی که زندگی این افراد را تحت اثر مستقیم می‌گذارد، از آنها نظر خواهی کرد.



دستمزد کارگران باید متناسب با هزینه های واقعی زندگی افزایش یابد



وجود کار کودک در جامعه یک فاجعه بزرگ انسانی است!

علی صمد



وجود کار کودک در جامعه یک فاجعه بزرگ انسانی است. کار کودک، حقوق اساسی کودکان را مورد تجاوز قرار می دهد. کودکی که به دلیل فقر اقتصادی به محیط های کار کشیده می شود در واقع فقر را در خود جاودانه می کند. کار استثمارگرانه بر رشد جسمی کودک تأثیر منفی دارد و سلامتی او را به خطر می اندازد. کار استثمارگرانه به رشد شناختی- عاطفی کودک از جنبه روانی آسیب های جدی وارد می سازد و بدین طریق احساسات و دلبستگی های او لطمه شدیدی می خورد. کودکان کار به دلیل کار طاقت فرسا با انواع و اقسام افسردگی ها، اضطراب ها و نگرانی ها مواجه هستند که با سن آنها هیچ تناسبی ندارد. آنها به واسطه انجام کارهایی که با سن و سال و وضعیت جسمی شان تناسب ندارد چنان فرسوده و پژمرده می شوند که اکثراً در بزرگسالی نمی توانند بازده اقتصادی مفید و زندگی مناسبی داشته باشند. کودکان کار خیلی زودتر از هم سن و سالانشان باید با دنیای کودکی و آرزوهای کودکی شان خداحافظی و بقیه عمرشان در حسرت آنها سر کنند.

طبق آمار سازمان های بین المللی کار و یونیسف، روزانه میلیون ها کودک کار در سراسر جهان مورد بهره کشی قرار می گیرند و آنها را مجبور به انجام کارهای خطرناک و دشوار می کنند که به قیمت از دست رفتن سلامت، آموزش، رفاه و رشد آنها تمام می شود. بنا به آمارهای سازمان جهانی کار از هر شش کودک در جهان یک نفر کار می کند. طبق آمار های مختلف در حدود ۵۰۰ میلیون کودک در بازارهای کار جهانی مشغول به کار طاقت فرسا هستند. یک سوم کودکان کار در جهان به طور کامل به سیستم آموزشی دسترسی ندارند و آنهایی که می توانند در مدارس حضور یابند هم، معمولاً قوه یادگیری ضعیفتری از سایر دانش آموزان دارند.

بنا به آمارهای رسمی، دو میلیون کودک کار و سه میلیون و ۵۰۰ هزار کودک ترک تحصیل کرده در ایران وجود دارد اما آمارهای غیررسمی از وجود هفت میلیون کودک کار خبر می دهند. از نظر مقامات مسئول و طبق معیارهای جمهوری اسلامی در حدود ۴۰ درصد کودکان کار بین ۱۰ تا ۱۴ ساله در ایران، ایرانی نیستند و در واقع معیار ایرانی بودن و نبودن کودکان کار در ایران چندان هم مشخص و شناخته شده نیست. در حال حاضر بنا به آمارهای موجود ۳۴ درصد از کودکان خیابانی در حال تحصیل هستند، ۴۰ درصد ترک تحصیل کرده اند و ۲۴ درصد از آنها اصلاً به مدرسه نرفته اند. آنطور که گفته می شود ۵۰ درصد از کودکان کار، بچه های مهاجر از کشورهای افغانستان، پاکستان و... هستند. بیشتر این کودکان فاقد اوراق هویتی و شناسنامه هستند.

آنها با وجود خردسالی ساعت کاری معینی ندارند از صبح تا شب در خیابان بسر می برند. و بخشی از آنها وقتی که شب به خانه بر می گردند می بایست دست پر به خانه بروند وگرنه ممکن است با ضرب و شتم کسانی که از آنها نگهداری می کنند مواجه شوند. آنها همیشه در معرض تهدید و آزار و اذیت قرار دارند. برای آنها تصویر دنیای آینده، مبهم و تاریک است و جز دشواری، تحقیر و پژمردگی زودرس، تجربه دیگری از زندگی را لمس نمی کنند. در حال حاضر بنا به آمارهای انتشار یافته، در ایران سه هزار "منطقه ی حاشیه نشین" و بیش از ۱۹ میلیون نفر حاشیه نشین وجود دارد و فقر "به شکلی دردناک بویژه در این مناطق" در حال گسترش و "قربانی گرفتن" است و اولین قربانیان فقر و خشونت، کودکان این خانواده ها هستند که در شرایطی اضطراری و اجباری مجبور به ترک تحصیل و در نهایت جذب بازار کار شده اند.

سالهاست که بحران و خشونت اقتصادی که بشکل سیستماتیک از بالا به پایین جامعه تزریق می شود بر زندگی طبقات ضعیف و زحمتکش، حاشیه نشینان و خانواده های کارگری اثر می گذارد و بدین ترتیب کودکان خردسال را اجباراً به بازار کار کشانده است. در ایران هر روزه با کودکانی زیر سن مدرسه روبرو می شویم که به مشاغلی مانند دستفروشی، آدمس فروشی، واکسی، زباله گردی یا حتی تکدی گری مشغولند و بخش بسیار مهمی دیگر از آنها در کوره پزخانه ها، کارگاه های صنایع دستی، قالیبافی، آهنگری، کفاشی ها، چاپخانه ها، کارخانه های بلورسازی و شیشه گری، کارخانه های ملامین سازی، کارهای ساختمانی،



کارهای دستی و پیشخدمتی و تولیدی پوشاک و پادویی و حتی در معادن و ... به کار گرفته شده اند.

بهره‌کنشی از نیروی کار کودک، ریشه در عوامل مختلف اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی دارد به نحوی که کاهش سطح درآمد و افت قدرت خرید طبقات و افشار زحمتکش، تورم و بیکاری والدین، اعتیاد و طلاق و شکاف طبقاتی از مهمترین عوامل افزایش کودکان کار در ایران می باشد.

در ایران با توجه به افزایش سطح مالی خط فقر و اختلاف فاحش آن با حداقل دستمزد رسمی ارائه شده از سوی اداره آمار، ورود کودکان طبقات و افشار تهی دست به بازار کار شتابی خطرناک یافته است. هم چنین با سخت‌تر شدن وضعیت اقتصادی و بالا رفتن هزینه های تولید به دلیل تحریم ها ، روز به روز علاقه کارفرمایان برای بهره کشی از نیروی ارزان و بی دردسر کودکان بیشتر می‌شود و در این وضعیت، قانون ممنوعیت کار کودکان اجرا نمی شود.

هم اکنون کودکان بسیاری در کارگاه های زیر زمینی بصورت غیر قانونی بکار گذاشته می شوند. از آنها در این مراکز نهایت سوءاستفاده صورت می گیرد و اغلب با حقوق بسیار پایینی مشغول بکار می شوند. کار کودکان در این مراکز بر قراردادهای متعارف کار متکی نیست و صاحبان این مراکز برای کسب سود بیشتر هیچ تضمین قانونی در قبال آنان بر عهده نمی‌گیرند. حتی بسیاری از کارفرمایان در ایران برای کاستن از مخارج خود، کودکان و کارگران نوجوان زیر ۱۵ سال را بیمه نمی کنند و وزارت کار نظارتی بر روند اجرای قوانین موجود انجام نمی دهد و نیز هیچ نظارتی هم بر کارگاه هایی که تعداد کارگران شاغل آن کمتر از ۱۰ نفر بوده، نمی کند زیرا که این کارگاه ها را از شمول قانون کار خارج می داند و به بهانه کمبود پرسنل از این مسئله پراهمیت سر باز می زند.

در مراکزی هم که تا حدودی نظارت و کنترل این وزارتخانه وجود دارد، کارفرمایان اغلب کودکان نوجوان را در هنگام بازرسی های وزارت کار از نظر مخفی می دارند. همین موجب می شود که کارگر نوجوان برای از دست ندادن کار خود تن به هر شرایطی بدهد که کارفرما تعیین می کند. این کارگران نوجوان به دلیل در حاشیه قرار گرفتن، فرصت آگاه شدن از حقوق صنفی خود را نیز نمی یابند و غالبا از تضمین های قانونی مربوط به خود بی خبر هستند. در بخشی از این کارگاه‌ها آن ها را تنبیه بدنی نیز می کنند.

این کارگران خردسال، گاه در ازای پرداخت بدهی خانواده‌هایشان، در اختیار صاحبان این مراکز قرار می‌گیرند و از بابت کار سخت و طولانی خود، هیچ مزدی به آنها تعلق نمی‌گیرد. در این مراکز از حق بیمه و بهداشت خبری نیست. این کودکان بدلیل عدم آشنائی از حقوق خود نمی‌توانند از حق خود دفاع کنند. دائما در ترس و وحشت از تنبیه کارفرما زندگی می‌کنند. کودکان خردسال به سخت ترین شکل در این مراکز مورد بهره کشی قرار می‌گیرند. در واقع کودکان در تاریکی این کارگاه های زیرزمینی دوران کودکی خود را تمام نکرده پایان می‌رسانند! آمار دقیقی در باره کودکانی که در کارگاه‌های زیرزمینی کار می‌کنند، وجود ندارد و وزارت کار کنترل جدی‌ای هم در این عرصه انجام نمی‌دهد. در این مراکز کارفرمایان الزامی به بیمه و ایجاد سایر شرایط کار برای شاغلین زیر ۱۴ سال ندارند و صرفا به علت سن کم به آنها نصف حقوق را پرداخت می‌کنند.

در شرایط سیاسی و اقتصادی امروز ایران، پدیده کودکان کار و خیابانی را نمی توان براحتی از بین برد؛ اما اگر در جهت حقوق کودکان سیاست های کوتاه و بلند مدت اتخاذ شود امکان کاهش تعداد آنان و نیز کمک رسانی در عرصه های مختلف به آنها در جامعه افزایش می یابد. در این مورد بسیاری از کارشناسان و نهادهای مدنی مدافع حقوق کودک خواستار به رسمیت شناختن کودکان کار و خیابانی هستند. در دهه اخیر تعداد آنان آنقدر افزایش یافته است که در هر و کوی برزنی در شهرهای بزرگ می شود آنها را براحتی دید. اما با این وجود آنها نادیده انگاشته می شود و یا کوچک نشان داده می شود.

در واقع با برسمیت شناختن وجود و ابعاد واقعی کودکان کار و خیابانی و حساس کردن افکار عمومی شرایط برای مقابله با این معضل بزرگ اجتماعی فراهم می شود و این آن چیزی است که دولت‌مردان و ذینفعان از کار کود تن به آن نمی دهند. در واقع حل مشکل کودکان خیابانی در ایران نیازمند عزم جدی و تلاش پیگیر جامعه مدنی است. در این عرصه ارگان های مسئول دولتی می بایست برای انجام اقدامات عملی دائما تحت فشار اجتماعی قرار گیرند.

کار کودکان ممنوع!



اعتصاب کارگران تکل در ترکیه و آغازی نو برای مقاومت کارگری- بخش چهارم

سونگور سیران، گولدوناوچگان مارس 2010

پروژه سوسیالیستی نشریه کارگر

ترجمه گودرز



4-4C ماده ت-4)

البته می توان پرسید منطقاً چرا این کارگران باید بیکار می شدند بجای آن که در همان کارگاه ظاهراً با یک مالک خصوصی استخدام شوند. این خصوصی سازی ها اما در عمل هیچ منطقی نمی شناخت، حتی با استاندارد های نولیبرالیسم، که می باید برای بهبود چرخه تولید و افزایش بهره وری و گنجایش کار در آن بکار گرفته شود، که در خدمت ترغیب سرمایه گذاری بخش خصوصی در صنایع باشد، که تا آن زمان هم سودآور بوده است. این کارخانه تولید دخانیات و مشروبات الکلی، که انحصار بازار را هم داشت، همان طوری که گفتیم با تمام تجهیزات، مواد خام، تأسیسات و املاک بدون نیروی کار و بدون هیچ پیش پرداخت و پرداخت هیچ نوع بازده به دولت تا دو سال به شرکت تنباکوی بریتانیا و آمریکا واگذار شده بود. کمپانی آمریکایی انگلیسی بلافاصله آن را در کلیت با سود بسیار کلان به طرف سومی واگذار کرد، بدون آن که ملزم باشد هیچ وجهی به دولت بپردازد. گرچه انتقال به بخش خصوصی در سال 2008 قطعی شده بود کارگران تا سال 2010 مواد موجود در انبار ها را به صورت دخانیات تولید می کردند. در پایان ژانویه بود که تازه کارگران با حکم ت-4 روبرو شدند.

ت-4 ماده ای در لایحه قانونی 657 کارکنان دولت است که در 1994 تصویب شده بود که به دولت اجازه می داد کارگران و کارکنان را برای مدت زیر سه ماه به طور موقت استخدام کند، بدون آن که به آنها مزایا و امکانات لازم در قانون کار تعلق گیرد. دولت عدالت و توسعه (حزب رئیس جمهور اردوغان) در سال 2004 قانونی را وضع کرد و به تصویب رساند که به دولت اجازه می داد کارگران بیکار شده دولتی در نتیجه خصوصی سازی را هم به همین شرایط استخدام نماید. این قرارداد های استخدام موقت بویژه در موسسات آموزشی و درمانی بسیار متداول هستند و به طور گسترده به کار می رفتند. به جای استخدام دائم دولت عدالت و توسعه ترجیح می دهد فارغ التحصیلان دانشگاه و مؤسسات آموزش درمانی را به طور موقت برای ده ماه و بدون هیچ نوع مزایا استخدام کند.

کارگران از این نام ت-4 به این دلیل استفاده می کردند که نام یک ماده منفجره پلاستیکی است که در تخریب ساختمان هم بکار می رود. در عین حال برخی نیز آن را به عنوان نشانه ای از برده داری هم می دانند چرا که بر اساس آن کارگران محدود به استخدام برای چهار تا ده ماه هستند، تنها به این دلیل که کارفرما، در اینجا دولت، موظف به پرداخت مزایای اجتماعی و بیمه نباشد. مضاف بر این کارگران حق ندارند جای دیگری کار بگیرند تا مخارج زندگی شان تامین شود و ساعت کارشان هم کاملاً در کنترل کارفرماست و برای هر ماه کار هم یک روز مرخصی استحقاقی و استعلاجی دارند. کارفرما بدون توجه به سن و امکانات جسمی و تخصصی کارگر اختیار مطلق دارد که وی را در هر شغلی که بخواهد بگمارد. علاوه بر همه اینها کارگران حق عضویت در اتحادیه را هم از دست می دهند چرا که عملاً خارج از چارچوب قرارداد جمعی اتحادیه ها با آنان رفتار می شود و حق اعتراض ندارند. دستمزد این کارگران هم به نسبت محل کار بین 600 تا 800 لیر ترک در ماه است (که در هنگام نشر این مقاله معادل 430 تا 570 دلار آمریکا است). تقسیم این دستمزد ماهانه به ساعات کار نشان می دهد که دولت حتی حداقل دستمزد تعیین شده وسیله خود را هم رعایت نمی کند.

سوی دیگر سکه

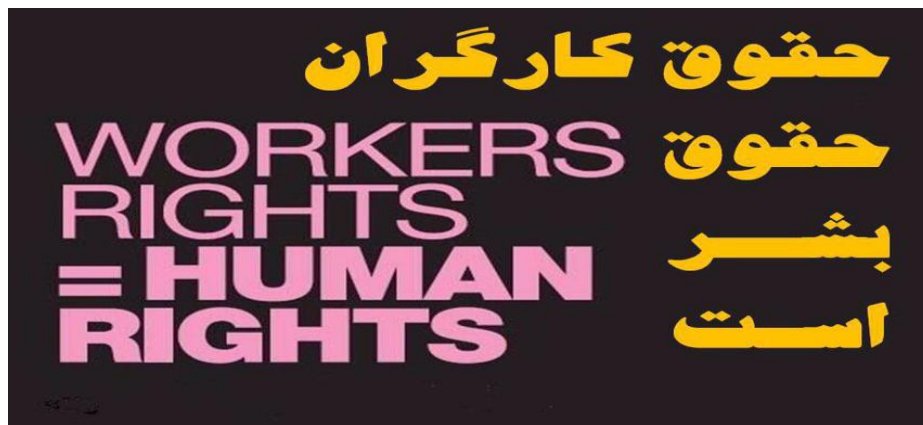
تنها کارگران تکل نیستند که از خصوصی سازی های وحشیانه زجر می کشند. در سالهای قبل از کودتای 1980 و دوران اقتصاد رایانه های دولت رفاه و تأمین اجتماعی، کمپانی تکل انحصار کاشت و برداشت و تولید را در صنایع دخانیات در دست داشت.



کشاورزان توتون و تنباکو مانند سایر تولیدکنندگان زراعی دست اول از سهمیه یارانه دولتی استفاده می کردند در حالی که تولیدشان هم بالنسبه سودآور بود. دولت نظامی پس از کودتا در سال های ۱۹۸۰-۸۳ به سمت سیستم اقتصادی "بازار آزاد" حرکت کرد، سرمایه گذاری خارجی افزایش یافت و سهم سرمایه های داخلی از بازار تولیدات داخلی دائما رو به کاهش گذاشت. در سال ۱۹۸۴ ممنوعیت واردات سیگار برداشته شد و تکل مجبور بود با تولیدات سیگار و برند های معروف خارجی به ویژه آمریکایی رقابت کند. با این وجود تکل تا سال ۲۰۰۲ هنوز سهم بالایی از مصرف داخلی را در کنترل خود داشت، و همزمان سه چهارم محصول تنباکو و توتون را هم به خارج صادر می کرد. در این سال کشاورزان تنباکو و توتون بطور مشخص هیچ یارانه و کمک مالی از دولت دریافت نمی کردند. بالطبع کشاورزان در مقابل نیروی بازار جهانی، کمپانی های سیگار اروپایی و آمریکایی بی دفاع مانده بودند. در نتیجه تعداد مزارع در این بخش به شدت کاهش یافت و تولیدکنندگان با افزایش محصول بدون بازار فروش روبرو بودند. کشاورزانی که برای نسل های متمادی توانسته بودند خانواده های بسیاری را تأمین نمایند، حالا مجبور بودند دهات را ترک کنند و به حاشیه شهر ها مهاجرت نمایند. آنان به مرور به خوش نشینان کناره شهر ها تبدیل شده و به لشکر منتظران کار ارزان می پیوستند. این توده کشاورزان با احترام به کارگران تکل می نگرستند و در آرزوی پیروزی از اعتصاب آنها حمایت می نمودند.



برای آزادی بدون و قید شرط فعالین کارگری و مدنی، با هم متحداً مبارزه کنیم!



از مبارزات و خواسته های حق طلبانه معلمان و فرهنگیان شاغل و بازنشسته
حمایت کنیم!



برگهایی از تاریخ جنبش سندیکایی ایران - ۱۳ گروه کار کارگری حزب چپ ایران (فدائیان خلق)



در شماره های پیشین در مورد بهانه سرکوب شورای متحده مرکزی و اتحادیه های کارگری غیر دولتی اشاراتی داشتیم. دربار، سرمایه‌داران و بقیه کودتاچیان داخلی و خارجی همگی به یک زبان دلیل سرکوب اتحادیه ها را وابستگی شان به حزب توده ایران نسبت می دادند و مدعی بودند که با اتحادیه‌های مستقل از احزاب مشکلی ندارند. با این حال اما "حزب مردم" یکی از دو حزب دولتی که در سال ۱۳۳۶ به فرمان شاه تشکیل شد. بلافاصله پس از تشکیل از سندیکاها دعوت کرد که به آن بپیوندند و سندیکاهای فرمایشی را جز زیر مجموعه حزب قرار داد. ولی جالب اینکه هیچ کدام از مدعیان مخالف شورای متحده و حزب توده هیچ مخالفتی با وابستگی سندیکاها به حزب "مردم" تحت رهبری علم که یکی از بزرگترین مالکان وقت ایران بود و از لحاظ طبقاتی درمقابل کارگران قرار داشت نکردند و معلوم شد که مخالفت شان با وابستگی اتحادیه ها تا چه حد ریاکارانه بوده است. در سال ۱۳۴۳ به دنبال نگرانی از اعتصابات ۳۹ تا ۴۲ و جلوگیری از احیا شورای متحده مرکزی اصلاحاتی در قانون کار در ارتباط با فعالیتهای سندیکایی به عمل آمد و به سندیکاها اجازه انعقاد قراردادهای دسته جمعی با کارفرمایان داده شد. اما محدودیت و کنترل سندیکاها همچنان ادامه یافت. علت اصلی تحمل نصفه نیمه فعالیت های سندیکایی در اصل مذبون فعالیتهای گذشته شورای متحده مرکزی بود که اثراتش همچنان در میان کارگران و مزدبگیران باقی مانده بود و مایه هراس حاکمان می شد، و گر نه دربار و سرمایه داران از اساس مخالف تشکیل هر نوع اتحادیه کارگری بودند. اسناد منتشر شده سفارت امریکا در ایران حاوی گزارشات متعددی در تائید این واقعیت است. بعضی کارشناسان مدعی هستند که شاه پس از شورش های خرداد ۴۲ و اصلاحات ارضی و قطع حمایت فئودالها و روحانیون از شاه گویا تلاش داشته است پایگاه اجتماعی اش را با دادن امتیازاتی همچون سهم کردن کارگران در سود کارخانجات و فروش سهام کارخانه ها به آنها ترمیم کند ولی هم آمارها و هم عدم تناسب میان دستمزدها و هزینه‌ها و گزارشات که بعداً منتشر شدند، و هم رفتار سرکوبگرانه رژیم شاه با سازمانهای کارگری، صحت چنین ادعایی را ثابت نمی کند. پرداخت سود سهام و سهم کردن کارگران در سود واحدهای تولیدی که شاه از آنان بعنوان اصول انقلاب سفیدش مرتب یاد می کرد و آنرا در داخل و خارج به رخ می کشید نتوانست شکافی را که بین دستمزدها و هزینه‌ها وجود داشت پر کند تا چه برسد که به زعم شاه تضاد طبقاتی را از میان بردارد! در پایان مهلت داده شده برای فروش سهام بر اساس گزارشات رسمی تنها حدود ۱۵ هزار سهم به کارگران فروخته شد و این عده نیز بیشتر سرکارگران و کارگران فنی بودند که دستمزدهای بیشتری می گرفتند و با وامی که به آنها داده شده بود توانسته بودند سهام ها را بخرند. پس از فرمان شاه اولین مشکلی که برای فروش سهام پیش آمد نداشتن امکان مالی کارگران بود. برای رفع این مشکل خواستند به کارگران وام بدهند که متوجه شدند آنها پولی که بتوانند اقساط وام هایشان را بدهند را هم ندارند زیرا که هزینه‌هایشان بیشتر از درآمدهایشان بود! سندیکاهایی که شاه می خواست با کمک آنها برنامه های اصلاحی اش را پیش ببرد یا حکومت ساخته و فاقد پایگاه و نفوذ در میان کارگران بودند و با تحت فشار ساواک قرار داشتند. خود شاه نیز مانند ساواک از دسته دوم بیزار بود و از سرکوب شان حمایت می کرد. حتی زمانی که در جایی یکی از سندیکاها سعی می کرد با استناد به حرفهای شاه کاری برای بهبود دستمزد و شرایط کاری کارگران انجام دهد، سرو کار رهبرانش به بازجویی و زندان کشیده می شد. "حبیب لاجوردی" در صفحه ۳۹۹ کتاب "اتحادیه های کارگری و خودکامگی در ایران" پس از اشاره به رفتار متناقض شاه با ادعاهایی که وی درمورد سندیکاهای دمکراتیک نموده بود، می نویسد: "مقررات قانون کار در باره سندیکا تنها بخش این قانون نبود که به اجرا در نیامد. حتی قسمت های "غیر سیاسی آن" از جمله مقررات مربوط به اضافه کاری و جلوگیری از استخدام کودکان و مقررات ایام بیکاری و تعیین ساعت کار نیز اجرا نشد". لاجوردی در صفحه ۴۰۰ همین کتاب به نقل از "د.لوینتو" متخصص امریکایی امور کارگری می نویسد: "هر کارگری که اجرای مقررات قانون کار را خواستار شود به عنوان محرک خرابکار در معرض اتهامات کارفرمای خود قرار می گیرد. به نظر میرسد که در اینجا قدرت حکومت، مأموران امنیتی را وادار می کند بجای پشتیبانی از کارگران... از سرمایه دارانی که ارتباط سیاسی دارند پشتیبانی کنند". می بینیم که رفتار رژیم جمهوری اسلامی با کارگران و اعتراضات کارگری و همچنین در ارتباط با سر هم بندی کردن تشکلات فرمایشی بهم شبیه هستند. تو گویی که همه رفتار حکومت در زمینه مسائل کارگری تقلید بی خدشه از رژیم سلطنتی است. با این تفاوت که رژیم پیشین با کودتا بر سر کار آمده بود و رژیم خمینی با یک انقلاب!

*در قسمت بعدی برگ ها، اعتصابات دهه پنجاه را مرور می کنیم.



***برای تماس با نشریه "جنگ کارگری" می توانید با آدرس زیر تماس بگیرید:**

sabosob@gmail.com

***"جنگ کارگری" نشریه گروه کار کارگری حزب چپ ایران (فدائیان خلق) را می توانید در آدرس زیر ببینید:**

<https://bepish.org/taxonomy/term/457>



همه با هم برای آزادی فعالین و حامیان کارگری از زندان مبارزه کنیم!